

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲) مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلِيَا قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳) وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵)

توحید یعنی غیر خدا وجودی وجود ندارد!

(۱۱۱): إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ؛ این که خداوند مال و جان مؤمن را می‌خرد، این تعبیری تشویقی است؛ چون انسان در قبال خدا چیزی ندارد که خدا بخواهد از او آن را بخرد. اگر در معنای توحید کسی دقت نکند، توحید به این معنا نیست که یک خدا بیشتر نیست، توحید به این معنا است که یک وجود بیشتر نیست. در معنای این است که یک وجود بیشتر نیست و بقیه **ظهورات** همان وجودند، حالت حیرت به دست می‌دهد؛ چون که آن کسی که دارد می‌رود به سمت خدا، خود هستی است که در خودش می‌تند و می‌رود و می‌رسد؛ برای یک هستی است که این اتفاقات دارد می‌افتد؛ لذا در مقابل وجود حق، کسی چیزی ندارد که خدا بخواهد آن را بخرد. شما ببینید وقتی که تشویق به **انفاق** مال می‌شود، می‌گوید: **وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ** (نور: ۳۳)؛ از مال خدایی که به شما دادیم، انفاق کنید. البته اموال نسبت به هم رسمیت دارد؛ یعنی مالی که میان موجودات است، نسبت به همدیگر رسمیت دارد ولی نسبت به خدا، کسی چیزی ندارد؛ یعنی کسی چیزی از غیر خدا که به خدا نمی‌فروشد! این تعابیر و تعابیر نظیر آن که در قرآن فراوان است، مانند

این که خداوند به شما **اجر** می‌دهد؛ یعنی مزد کارتان را به شما می‌دهد، این‌ها تعابیر تشویقی است؛ یعنی این که بیایید و من جان و مالتان را از شما می‌خرم؛ چیزی را که به امانت گذاشتم، می‌خرم و امانت‌داری می‌کنم و بعداً به بهترین نحو تحویل خود شما می‌دهم؛ یعنی همه‌ی این‌ها را باید در بستر توحید نگاه کرد و اگر برای کسی معنای توحید خوب جا بیافتد و خوب با خودش زمزمه کند، یک نحو حیرت به او دست می‌دهد. بروید در این تأمل کنید که هستی در خودش حرکت می‌کند و می‌رود و می‌رسد! همه به **ملاقات خدا** می‌روند، همه به **قرب الهی** می‌رسند مؤمن و کافر! **يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ** (انشقاق: ۶). **إِلَيْهِ الْمَصِيرُ**؛ شدن‌ها به سمت اوست و همه مقرب می‌شوند و همه می‌روند و می‌رسند؛ چه کسی؟ همه‌ی ظهورات و شئون‌ها هستی. این است که هرچقدر آدم در معنای هستی غور بکند، می‌بیند که دارد بیشتر گیج می‌شود: پس ما چه کسی هستیم و ... بگذریم.

ورود در بهشت و مالکیت بهشت!

ولی حالا که می‌خرد **بَأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ** این فرق دارد با تعبیر **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ**. یک بار عده‌ای وارد بهشت می‌شود؛ کسی که وارد بهشت می‌شود فرق دارد با کسی که بهشت مال او است. و این مالکیت، **مالکیت حقیقی** است. ما تجربه‌ی **مالکیت حقیقی** را در این دنیا داریم؛ بارها عرض شده است که یک مالکیت حقیقی داریم و یک مالکیت اعتباری؛ مثلاً این که این جوراب یا خودکار مال شماست، **مالکیت اعتباری** است و دلیلش این است که با یک **بِعْتٌ وِإِشْتَرَيْتُ** این مالکیت منتقل می‌شود. البته فقه روی همین مالکیت‌های اعتباری می‌گردد و به رسمیت شناخته می‌شود.

مالکیت حقیقی به این معنا است که مثلاً دست و پای شما، قوای شما، فکر و تصاویر ذهنی شما، سواد شما مال شماست. این‌ها مالکیتشان اعتباری نیست، مثلاً الان شما یک نفر را بیاورید به ذهنتان این تصویر مال شماست و اصلاً فروخته نمی‌شود. اگر هم می‌گویند ایده خود را فروخته به این معنا نیست که دیگر الان مال خودش نیست! اصلاً این ایده جزء شئون خودش است و قابل فروش نیست. حالا یک عده بهشت می‌روند،

تعابیری مانند یدخلون الجنة است و یک عده هستند که بهشت اصلا مال اینهاست! بحث این است که اگر کسی تا این حد آمد جلو که جان خودش را فروخت، دیگر بحث این نیست که این می‌رود بهشت بلکه بهشت مال اوست. بعضی‌ها نِعَمَات را به آن‌ها می‌دهند، و بعضی‌ها این‌گونه‌اند که **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَعِيمٍ** (واقعه: ۸۹-۸۸)؛ بهشت خدا را به این‌ها نمی‌دهند، بلکه این‌ها خودشان روح و ریحان بهشت‌اند! آن وقت اگر کسی جان خودش را فروخت؛ برای این است که ما داریم که شهدا حق شفاعت دارند، بهشت مال خودش است. این‌که شهدا زنده‌اند و حق شفاعت دارند در حق مؤمنین، به خاطر این است که بهشت ملک خودش است که آدم‌ها را در آن وارد می‌کند و این فرق دارد. در جاهای دیگر شفاعت را به زحمت می‌توان اثبات کرد، ولی در مورد شهدا و کسانی که در این راه وارد شده‌اند، نه صرفاً شهدا هم، زیرا فضای این آیات و آنچه بعدش آمده است گواه این است که چنین کسی باید بیاید و امتحانش را در فضای سیاسی هم پس بدهد.

امتحان مؤمن در فضای سیاسی

(۵۶: ۱۲) کسی که اهل مسجد بوده است و اهل **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا** این طهارت خودش را باید در فضای سیاسی هم پس بدهد؛ اسلام آدم‌هایی را که اهل کیف الله بازی‌اند که نمی‌خواهد! بعضی‌ها اهل کیف الله بازی‌اند؛ یعنی اهل این‌اند که در مراکز مذهبی می‌چرخند! آن‌که در این مسجد حرکت می‌کند و طهارت پیدا می‌کند، در فضای اجتماعی هم می‌آید و امتحانش را پس می‌دهد و به همین دلیل است که آیه‌ی بعد دارد که **التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ** از آن‌جا شروع می‌کند و بعد می‌رسد به فضای اجتماعی. (۴۸: ۱۳)

کسی که بهشت مال اوست حق شفاعت دارد

اگر آیه ۱۱۲ را نگاه بکنید: **التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ السَّخُونَ الرَّائِعُونَ السَّاجِدُونَ** این مال همان **فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا** است، کسانی که مدام اهل توبه و شب‌زنده داری هستند، این‌که درست شد حالا باید بیایی وسط و وارد میدان شوی و گرنه به کیف الله بازی که ایمان نمی‌گوییم! این‌جا باید امتحانت را پس بدهی: **الْأَمْرُونَ**

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و حالا می‌گوییم بَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. حالا قضیه کامل شد. لذا این آیه‌ای که آمده که مؤمن در فضای اجتماعی و سیاسی خودش باید برپایه طهارتی که با سجده و رکوع و عبادت به دست آورده است، عمل کند و در این میدان امتحانش را پس بدهد. این کسی که این‌گونه کامل عمل می‌کند، اجازه‌ی شفاعت به او داده می‌شود، گرچه ممکن است شهید هم نشود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ (احزاب: ۲۳). این‌جا هم دارد فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ همیشه که يُقْتَلُونَ نیست، گاهی هم فَيَقْتُلُونَ؛ یعنی کسی که در این فضا هست و این‌گونه دارد حرکت می‌کند، بهشت مال او است و حق شفاعت هم دارد. این‌ها مؤمنین رده بالا هستند. تراز این آیات را پایین نکشید، تراز بالایی دارند. این نیست که بگوییم حالا یعنی ما! جمع را خودمانی‌اش نکنید!

مالکیت بهشت؛ پاداش معامله با خدا

(۴۴: ۱۵) بحث خیلی بزرگتر از این‌هاست. این‌ها مال **اخلاص** و مقامات بالاست. در این فضاست که هر چه که می‌گوییم، امید داریم که ما هم از این‌ها شویم ولی این‌گونه نیست که حالا هر چی دیدیم بگوییم: اِ مِثْلَ مَا هَا! اگر این‌گونه بود که قرآن رشد نمی‌داد! این مربوط به جنگاوران جهاد اصغر است که آن‌جا حسابشان را پس داده‌اند آن‌جا اهل اخلاص بوده‌اند و ایثار کرده‌اند و بعد هم عابد و حامد و تائب و این‌ها شده‌اند. (۴: ۱۷)

پس این که **بَان لِهِم الْجَنَّةُ**؛ بهشت مال این‌هاست فرق دارد با **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ**؛ وارد بهشت می‌شوند. اصلاً در جاهایی که خارج از فضای تشریح است، به مالکیت‌های حقیقی اشاره می‌شود: **لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**؛ یعنی این که ملکیت حقیقی است و به کسی هم نمی‌دهد، همه‌ی این‌ها قوا و شئون خودش است. این که حالا می‌خرد از ما، فرق دارد. اگر شیطان بخرد، او خریدنش فرق دارد: او می‌خرد و به اسارت می‌گیرد؛ **كَمْ مِنْ عَاقِلٍ أَمِيرٍ تَحْتَ هَوَىٰٓ أُسِيرٍ** اگر جان و علم طرف را بتواند بخرد، آن را نابود نمی‌کند بلکه به خدمت می‌گیرد: باهاش هزار جور شبهه درست می‌کند، چون خریده که باهاش کار کند.

تنها راه: پیکار در راه خدا

يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ (۱۱۱)؛ هیچ راه سومی هم وجود ندارد. این‌ها اهل پیکار در راه خدا هستند و فقط هم همین یک کار را می‌کنند! یعنی اگر کسی جانش را بفروشد به خدا، فقط یک کار از او برمی‌آید که با جانش بکند. او فروخته و خدا به رسم امانت جانش را به او سپرد، پس به رسم امانت یک کار بیشتر حق ندارد با جانش بکند. در این صورت این مؤمن - مؤمنی که در این تراز است - فقط حق دارد در راه خدا پیکار کند، همین! کسی که اختیارش دست خودش است، جانش را فروخته است. اگر جانش را فروخته باشد اختیارش دست خودش نیست و به رسم امانت جانش را گرفته و فقط او می‌گوید که تو با جانت چه بکنی! و او هم فقط یک چیز می‌خواهد می‌خواهد **يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** در راه خدا این اهل پیکار باشد. (۳۳: ۲۰) براساس آیات قرآن اصلاً روحیه پیکار در مؤمن گذاشته شده و نهادینه است و در این پیکار هم دو گزینه بیشتر ندارد؛ **فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ** یا پیروز می‌شود، یا کشته می‌شود. و خارج از این دو راه به هیچ چیز دیگری نمی‌پردازد. راه‌های سوم و چهارمی اگر هست، بحث اضطرار است یا راه‌های تاکتیکی است. اصلاً اسارت، گزینه‌ای از **گزینه‌های دینی** نیست بلکه یک استثنا و یک اضطرار است. فرار هم نداریم، مگر برای کارهای تاکتیکی. (۳۱: ۲۱) و راهش را هم قرآن گفته.

پیکار در راه خدا، چگونه؟!

آیه ۷۴ سوره نساء را ببینید تا تراز آیه مشخص شود: **فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴)؛** باید پیکار کند، چه کسی؟ یک شرط بیشتر ندارد؛ کسی که حیات دنیایش را به آخرت فروخته باشد؛ چون اگر هنوز در من و مای این دنیا مانده باشد، این نمی‌تواند در «راه خدا» پیکار کند. آن هم سنجشش با خداست؛ ممکن است کسانی پیکار کنند اما برای یک چیزهای دیگر! (۲۳: ۰۸) در راه خدا پیکار کردن یک شرطی دارد و شرط سختی هم هست، این که **يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ؛** من و مای دنیا را توانسته باشد به قیمت آخرت بفروشد.

(۲۳: ۲۹) اگر کسی یک نگاه آخرت بین و آخرت سنج داشته باشد، این آدم لیاقت پیدا می‌کند پیکار فی سبیل الله بکند و مقاتله کند. این **يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ** نه این که برود زندگیش را بفروشد، بلکه آن چه را که حیات دنیاست و مذموم است بفروشد؛ آسمان و زمین و فرش و سقف دنیا مذموم نیست بلکه این من و مای دنیا مذموم است. این که کسی هنوز فکر کند که من باید به این رتبه‌ی علمی برسیم! باید! نه از این باب که پیکار در راه خدا باشد، بلکه باید سری توی سرها در بیاورم! این می‌تواند در راه خدا پیکار کند؟ اگر پایش بیفتد و وظیفه کارهای دیگری را ایجاب کند چه؟ مطمئن باشید کسی که هنوز درگیر این باشد که در اطلاعیه مراسم ختم اسمش را کجا نوشته‌اند، اصلاً مال این حرف‌ها نیست! آن نگاه آخرت بین است که شخص را می‌تواند متمرکز در راه خودش نگه دارد و باید این نگاه آخرت بین مدام باید تکرار شود. برای همین است که می‌گوید **التَّابُونَ الْعَبِيدُونَ الْحَمِيدُونَ السَّخُونَ** این‌ها اسم‌اند؛ یعنی کسی که مدام دارد توبه می‌کند و مدام دارد حمد می‌گوید و .. (۲۵: ۵۲) یعنی مگر می‌شود این نگاه آخرت‌بین را یک نفر شب قدر برای خودش تکرار کند و برود تا سال بعد؟! حتی مگر این نگاه می‌شود از این هفته برود تا هفته بعد؟ این وسط آدم قیری می‌شود، پس باید مدام این را تکرار کند: اگر آن‌جا را ببیند، حالا می‌تواند با هر چیز این دنیا کنار بیاید و این وسط هرچه بادا باد! حالا (۲۶: ۴۷) کسی که پیکار کرد، باز هم همین دو فرض را بیشتر ندارد: **وَمَنْ يُفَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ** **يَغْلِبْ**؛ یا کشته می‌شود، یا پیروز می‌شود. می‌شود **منطق إحدى الحسنين**، منطق عجیب دینی ما؛ هر اتفاقی که بیفتد، می‌گوییم ما بردیم! و بر پایه‌ی حقیقت هم هست. قرار نیست لج کسی را در بیاوریم! **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا**؛ و ما اجر عظیم به او می‌دهیم. فرض‌های **سازش، اسارت، فرار** فرض‌های محالی در دین است، بلکه این راه خدا راهی است که باید برود تا آخر عمرش و در همین صحنه بمیرد و ایام بازنشستگی هم ندارد. می‌گوید: ما ۸ سال جبهه‌مان را رفتیم؛ آن موقع که شما به سیب‌زمینی می‌گفتید دیب دمینی! ما پشت خاکریزها و توی کانال‌ها بودیم! ولی حالا چرا اینطوری هستی؟ مثلاً از آن حالت‌های قبلی‌ات توبه کرده‌ای؟! (۲۸: ۴۶)

در منطق دین فرار وجود ندارد

این راه بازنشستگی ندارد، راه فرار هم ندارد و فقط همین یک راه است و تا دم مرگ این پیکار در راه خدا ادامه دارد که یا پیروز می‌شویم، یا کشته می‌شویم. این همان **منطق سیاسی دین** است. می‌بینید آدم داریم که ۲۰ سال است دارد قرآن می‌خواند، با ترجمه هم می‌خواند، ولی بند بند وجودش **منطق سازش** است! این چه جور قرآن خواندنی است؟! اصلاً ادبیات **مستضعف** و **مستکبر** در قرآن را نمی‌فهمد، پس این چه جور قرآن خواندنی است؟! که نفهمیدی راه انبیاء راهی است که در آن راه مستضعفین عالم آن را حمایت می‌کنند و نه مستکبرین. این که در داستان همه‌ی پیامبران هست! چرا نفهمیدی که مؤمن با مستکبرین عالم سازش نمی‌کند بلکه می‌ایستد! این است که در قرآن آمده است که برخی که قرآن می‌خوانند **لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا** (فرقان: ۷۳)؛ یعنی می‌افتد روی قرآن، ولی کر و کور! چه گونه بعد از این همه خواندن، چرا این معانی را نفهمیدی؟! (۵۸: ۳۱) که فرار فقط یک **حرکت تاکتیکی** است؟!، بیاورید سوره انفال آیه ۱۵: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا** ای مؤمنین! هنگامی که با کفار روبرو می‌شوید **زَحَفًا**؛ با انبوه این‌ها مواجه شدید، **فَلَا تُؤَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ**؛ به این‌ها پشت نکنید. **وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَأَةٌ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** (۱۶)

وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ؛ اگر کسی در این روز به آن‌ها پشت کند – تعبیر تحقیر آمیزی است؛ چون به اسفل اجزاء پشت، دُبر گفته می‌شود – (این وسط **«إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ»** را در جمله معترضه بگذارید)، **فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَأَةٌ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**؛ او جایگاهی از غضب و جهنم برای خودش درست کرده و این هم بد، شدنی است، نه این که بد مسیری است! آدم در این کار آدم بدی می‌شود. حالا آن جمله معترضه را بخوانید! **إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ**؛ مگر این که دارید منطقه‌ی جنگ و خاکریز را عوض می‌کنید برای یک قتال دیگر **أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ**؛ یا برمی‌گردید تا تجدید قوا بکنید، در این دو صورت قبول است **فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ**؛ و گرنه به غضب خدا دچار می‌شوید. درواقع برای پریدن از موانع دورخیز می‌کنید. دور خیز هم باید عقلایی باشد. اگر کسی کیلومترها عقب نشینی کند با این توجیه که با قوای جدید برگردم، این به فرار بیشتر شبیه است. (۵۹):

۳۴) و بگوید: می‌خواهم با قوای جدید بیایم! خب قوای جدیدت کو؟ مگر نباید آن‌ها را حاصل بکنی؟! باید روی نصرت‌های الهی حساب بکنی.

در منطق دین سازش وجود ندارد

(۳۴: ۳۵) این منطق دین است که در آن **سازش** نیست. حتی صلحش هم تاکتیکی است. در **صلح حدیبیه**، وقتی اسلام در اقتدار خودش قرار گرفته است، کل کاروان با یک شمشیر حرکت می‌کند. چرا؟ چون دیگر برای خودشان عددی شدند و جنگ احزاب را پشت سر گذاشته‌اند و بعد هم دستاوردهای صلح حدیبیه که **فتح الفتوح** است، و آیه **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** (فتح: ۱) این‌جا نازل می‌شود. صلح می‌کنند برای کاری که دستاوردهای بزرگ برای اسلام به بار می‌آورد و این دستاوردها هم واضح است، سریع خودش را نشان می‌دهد. نه این‌که وعده‌ی بلند مدت باشد برای ۱۰۰ سال بعد! (۴۶: ۳۶)

فقط مقاومت!

(۲۷: ۳۸) شما با گروه‌های اندک هم می‌توانید با گروه‌های بزرگ درگیر شوید. فقط باید مقاومت کنید که **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ** (بقره: ۲۴۹) مقاومت خودتان را نشان دهید تا نصرت الهی برسد. لطف زندگی کردن در دنیا، تجربه دیدن **نصرت‌های الهی** به فئه‌ی قلیل است. که شما با یک گروه اندک با یک شبکه عظیم برخورد بکنید و آن‌ها کوتاه بیایند! متدین باید با این منطق حاکم بر دین زندگی کند و حرکت کند تا رفته رفته مخاطب این آیات قرار گیرد. (۳۱: ۳۹)

وعده نصرت برای مؤمنان

يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ؛ این وعده‌ی حقی است در تورات، انجیل و قرآن. بعضی خواسته‌اند که از این آیات **استفاده‌های پلورالیستی** بکنند؛ یعنی این‌که اگر ما متدین هستیم، یهودی‌ها هم متدین‌اند و اگر نصرت برای ما هست، برای آن‌ها هم است؛ چون می‌دانید که

یهودی‌ها هم خیلی ایدئولوژیک می‌جنگند! دو کشور ایدئولوژیک در کل دنیا هست، که این‌ها شاخ‌اند برای هم: یکی ایران و دیگری کشور اسرائیل. این‌ها با قرآن و اسلام مشکل دارند، به خاطر همین فضای ایدئولوژیکی است که در قرآن سیطره بر همه‌ی شئون شخص می‌اندازد. پس می‌گویند هر دینی به وعده‌ی خودش.

ایمان نیاوردن به اسلام تنها از مستضعف قبول است

در حالی که این آیه هیچ ربطی به بحث‌های پلورالیستی ندارد. اگر کسی اسلام و این دین حقی که الان هست می‌فهمد و آن را به عنوان شریعت خاتم می‌داند و به آن ایمان نمی‌آورد، در واقع ایمان به خدا نمی‌آورد. زیرا خدا گفته است: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ** (سبأ: ۲۸) که این **دین** برای همه است. اگر یک یهودی یا مسیحی، دین را می‌داند و پیامش را می‌بیند و ایمان نمی‌آورد، به خدا ایمان نیاورده است، مگر این‌که از مستضعفین من الرجال باشد که اصلاً نمی‌داند دین و قرآن یعنی چه!

این آیه می‌گوید که این **وعده** حقی است که در تورات هست برای بنی اسرائیل، در انجیل هست برای قوم عیسی که همان بنی اسرائیل است و در قرآن هست برای مؤمنین. خدا می‌خواهد بگوید که این‌ها معارفی است که در همه‌ی ادیان الهی است و سنت الهی است. (۵۵: ۴۲)

رزمنده باشید مثل مسیحی‌ها!

مشکل مسیحیت امروز این است که یک امام ندارد! امام خمینی ندارد. اگر داشت، اینطور نبود. در قرآن وقتی دارد مسیحیت را گزارش می‌کند، در آیات پایانی سوره صف دارد، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ (۱۴)**؛ می‌گوید: مؤمنین! رزمنده باشید مثل این مسیحی‌ها. حالا چیزی که اکنون از مسیحیت تبلیغ می‌شود کجا و این رزمنده بودن مانند آن‌ها کجا! سوره‌ی صف که اصلاً سوره‌ی جنگ است. **كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ** انصار حزب الله باشید مثل مسیحی‌ها! این کجا و

مسیحیت الان کجا! معلوم است که تحریف شده است. این پیام همه‌ی انبیا است. (۱۰: ۴۴) منتها مسیحیت چون ادامه‌ی یهودیت بوده است، تعالیم حضرت عیسی ادامه‌ی تعالیم حضرت موسی بوده است. اصلاً حضرت مسیح مبعوث به قوم بنی اسرائیل بوده، در قرآن هم هست و خطاب‌هایش همه به بنی اسرائیل است. این‌ها به شدت **دنیاگرا** بوده‌اند و حضرت مسیح دارد فاصله می‌دهد از دنیا و این خودش آفت شد. آن **دنیاگریزی** که حضرت عیسی تعلیم داد، تبدیل شد به **رهبانیت**. الان کسی با مسیحیت مشکلی ندارد؛ حالا یک پاپی هم هست که حرف‌هایی می‌زند ولی چه کسی گوش می‌کند؟!

اسلامی که مخالف ندارد، در مسیر نبوت نیست

(۳۰: ۴۵) همیشه با این اسلام مخالفت بوده است. هر جا شما دیدید که اسلامی هست که با آن مخالفتی نیست، نماینده‌ی اسلامی هست که با آن مخالفتی نمی‌شود، این از **احکام عمومی نبوت** فاصله گرفته است. چون از احکام نبوت عام این است که آدم مسخره می‌شود: **مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** (یس: ۳۰). اگر کسی یا جریان اسلامی‌ای باشد که اصلاً مسخره نمی‌شود، همه دنیا هم تحویلش می‌گیرند، این از احکام نبوت عام فاصله گرفته است، یا جریانی باشد که دشمن ندارد: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ** (انعام: ۱۱۲)؛ هر جریان نبوتی دشمن دارد، چون که اصلاً حرکتش در تقابل با این‌ها و روی مخ این‌هاست. اگر نداشته باشد؛ یعنی که این جریان از معارف فاصله گرفته است. اگر شما را هیچ کجا مسخره نکنند و فحش ندهند؛ یعنی یک جای کارتان گیر دارد! از خودتان بپرسید که چرا کسی با من کاری ندارد؟ چرا کسی به من فحش نمی‌دهد؟ چرا همه جا از من خوششان می‌آید؟ (۰۸: ۴۷)

در برائت اسوه لازم است

در آیات بعد توبه دارد که ما در برائت **اسوه** لازم داریم؛ و این اسوه حضرت ابراهیم است. شما مگر متدین نیستید؟ مگر می‌شود احکام عمومی نبوت بر شما بار نشود؟ چه جور است که در برائت اسوه ندارید؟ اگر جایی

رفتید که متمولین از شما خوششان می‌آید ولی طبقات ضعیف از شما خوششان نمی‌آید، به خودتان شک کنید! چون همیشه دعوت انبیا را مستضعفین اجابت کردند، غیر از اوحدی از متمولین، بقیه مخالفت کرده‌اند. اگر در یک جایی، در ایمیل و فیسبوک کسی بهتان فحش نمی‌دهد، معلوم است در صحنه‌هایی که باید وارد شوید و از جان و آبرو خرج کنید، نمی‌کنید! ایستادید یک گوشه تا ببینید که ورق کدام سو می‌چرخد! (۲۶: ۴۹)

(۱۱۱): ... وَمَنْ أَوْفَىٰ بَعْثِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *

لذا در همه‌ی کتب آسمانی این وعده داده شده است وَمَنْ أَوْفَىٰ بَعْثِهِ مِنَ اللَّهِ؛ چه کسی از خداوند به وعده‌اش پایبندتر است فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ؛ بشارت به این بیع و شراء که کردید وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ حالا این مؤمنین، همان‌هایی هستند که در مسجد به دنبال طهارت باطن بودند. **يحبون ان يتطهروا** ببینید گاهی می‌پرسند که اگر یک کم ریا کنیم، اشکال ندارد و می‌گویند یک خرده نه! ببینید ما اصلاً دو عنوان داریم: یک بار عنوان مُسْتَهْلِك است و یک بار عنوان مُهْلِك است، این‌ها را تفاوت قائل شوید؛ مثلاً اگر یک مقدار خاک بخورید - بجز تربت سیدالشهدا - از نظر شرعی اشکال دارد، ولی اگر بریزید در یک قابلمه‌ی بزرگ، مستهلک می‌شود و اشکالی ندارد. در حالی که اگر در همان دیگ بزرگ یک قطره نجاست بریزید، مستهلک نمی‌شود بلکه مهلک است و همه‌ی آن را آلوده می‌کند. بروید از علمای اخلاق بپرسید، می‌گویند اگر ۹۹/۹ درصد فعل اگر برای خدا باشد و ۰/۱ آن ریایی باشد، عنوان ریا مهلک است و چیزی ته کاسه نمی‌ماند! این طهارت چیز بزرگی است! همین قدری هم که ما آمدم، **مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِكَ لَاسْتِمَاعِكَ مِنِّي**؛ بدون استحقاق آمده‌ایم. اگر کسی در متن یک فعل، آن را برای ریا انجام می‌دهد - قبلاً بحثش شده است - اصلاً این عمل باطل است. **لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ** (بقره: ۲۰۴) البته اگر کسی مالش را الهی بدهد، یا نماز شب بخواند و بعداً یک جایی نتواند تحمل کند و عنوان کند، این **مصدقاً خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا** **وَآخَرَ سَيِّئًا (۱۰۲)**؛ یعنی عمل در متن فعلش الهی انجام شده، ولی با اعمال سیئه قاطی شده است، **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ (همان)** امید است که خدا ببخشد، لذا در خود متن فعل خیلی باید دقت کرد که عنوان ریا در آن نباشد. آن طهارتی که باید به دست آید، می‌شود **التَّوْبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ السَّخُونَ** همه‌اش اسم است،

السَّائِحُونَ هم تعبیر به روزه‌دار شده است - البته یکی از تطبیق‌هاست؛ چون سیاحتی که مد نظر دین است، احتیاج به فهم دارد که **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ** (انعام: ۱۱)

از غرر بیانات حضرت امیر داریم که **لا تجمع الفطنة والبطنة**؛ زیرکی با پرخوری جمع نمی‌شود. این آدم حتی اگر سیر در زمین بکند، نفس او مشغول هضم غذاست و مشغولیت نفس به جای **أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ** دارد غذا هضم می‌کند. این که از سائح به روزه‌دار تعبیر شده براساس چنین حکایات است و البته سائح اگر در فضای سیرو فی الارض باشد معنی آن به عنوان روزه‌دار درست است؛ چون او در تاریخ امم دارد سیر می‌کند و دارد آثار رحمت الله را می‌بیند. دارد عواقب امم را می‌بیند.

یک مطلب هم برای اطلاعات عمومی: در آیه دارد: **الْأُمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ**. بحث شده که چرا بین آمرون و ناهون واو آمده؟ در حالی ما قبل آن همه فقرات با ویرگول آمده؟ چون در دین عدد ۷ عدد خاصی است که در نماز شب داریم که در قنوت هفت بار بگویید: **هذا مقام العائذ بك من النار**، یا در طواف ۷ شوط می‌چرخند؛ چون ۷ عدد کاملی است که هم اول عدد شمارنده دارد که ۱ است و هم اول عدد زوج را دارد که ۲ است و هم اولین عدد فرد را دارد که ۳ است و هم عدد زوج زوج را دارد که ۴ است و هم عدد فرد و زوج را دارد که ۶ است. این واو که بعد از آمران به معروف آورده، واو ثمانیه است. بعد از هرچه به ۷ مربوط باشد و ۷ را بشمرد، واو ثمانیه می‌آید. یا در قرآن آمده که جهنم چند در دارد؟ **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** (حجر: ۴۴) **وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا** (زمر: ۷۱) واو ندارد چون ۷ در است در روایت داریم بهشت چند باب دارد؟ ۸ تا **وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا** (زمر: ۷۱) گفته: و فتحت ابوابها؛ چون ۸ در دارد!

مثال دیگر: کهف: ۲۲ را بیاورید: **سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ**؛ وقتی عدد هفت کامل می‌شود بعد از آن واو می‌آورند.

تقدم رتبی و زمانی

سؤال: جهاد اصغر و اکبر و تقدم آن‌ها؟!

جواب: ببینید مکانیسم تقدم جهاد اکبر بر اصغر تقدم‌های رتبی است نه زمانی. **تقدم رتبی** می‌دانید یعنی چه؟! شما کلید را می‌گذارید در قفل و می‌چرخانید. اول دستتان می‌چرخد یا کلید؟ با هم می‌چرخد زمانی، ولی دستتان می‌چرخد که کلید می‌چرخد، این یعنی تقدم رتبی. قطعاً جهاد اکبر بر اصغر تقدم رتبی دارد و گاهی می‌گویند که تقدم زمانی هم دارد. این تقدم زمانی که گاهی علما هم می‌گویند جهاد اکبر بر اصغر تقدم زمانی دارد؛ در مورد انبیا هم هست؛ یعنی یک دوره‌ای می‌بینید که مانند دانه‌های زیر خاک‌اند. این‌که زود بخواهند وارد صحنه اجتماع بشوند و ثمر بدهند، نیست؛ مثلاً در سن ۲۱ سالگی به شما یک پیشنهاد شغل نان و آب دار شد – منظورم از نان و آب بیشتر شهرت است – و شما بگویید الان وقت آن است که من بروم در صحنه و بزنم جلو! نه! این‌طورها هم نیست باید یک مقدار اول شما را در سرکه ترشی بیندازند. نه این‌که طرف آن کار را نمی‌کند و فیگور عدم شهرت و خمول (گمنامی) – در روایات داریم – می‌گیرد که نه! من مصاحبه نمی‌کنم! عکس من را نگذارید! و از این طرف هیچ کاری هم نمی‌کند! شب بلند نمی‌شود. فقط فیگور خمول گرفته! ولی گاهی هست که طرف دارد مانند دانه‌ی زیر خاک رشد می‌کند. بزرگان اخلاق توصیه می‌کردند که لازم است یک زمانی و شما که بزرگتر شوید، این را می‌بینید که در این مسیرها اگر باشید، اشتها به شدت به شما روی می‌آورد. به‌خصوص آقایان خیلی در ابتلای این قضیه هستند. به هر جهت آدم باید نسبتش را با اشتها نگه دارد. خیلی وقت‌ها نیازی به گرفتن این پیشنهادهایی که به شما تکلیف می‌کنند نیست. شما فکر خودت باش! مثلاً می‌گویند اگر این مصاحبه را از شما نگیریم فلان می‌شود! در حالی که اصلاً این جوری نیست. این‌که الان این مصاحبه را از شما نگیرند، آب از آب تکان نمی‌خورد. فکر نکنید که حالا جهان اسلام منتظر است که شما ظهور کنید! الان یک مقدار کار کنید روی خودتان تا در فضای اشتها و نام‌داری کم نیاورید و آن موقع است که هر چه آن فضا و میزان مراجعات تشدید شود، این خودسازی هم از این سوی باید تشدید شود **قم اللیل** چون **إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا** (مزمّل: ۷) و گرنه در صحنه‌ی نام‌داری و نام‌آوری و تلاش‌های اجتماعی کم می‌آورید. پس تقدم رتبی هست ولی نباید از دوسو به انحراف برود که یا به‌شدت دارد فقط در فضاهای سیاسی

وقت می‌گذارد و خوب از این طرف دارد ریشه های خودش را می‌سوزاند و یکی فقط روی بعد دیگر کار می‌کند و می‌شود **خواجه ربیع**؛ امام حسین را یاری نمی‌کند و برای خودش می‌چرخد. در کربلا دارند یا قدوس می‌کشند و او نشسته دارد تسبیح می‌اندازد! و وقتی گفتند امام حسین را کشتند، یک لعنتی کرد و بعد هم استغفار کرد که چرا من لعنت کردم! اگر نورانیت و نماز شب سر از این جا در بیاورد، اصلاً نمی‌خواهیم! این تقدم فیه رجال یحبون ان یتطهروا را در همین آیات هم دیدیم که آدم پس از خودسازی می‌شود **آمر به معروف و ناهی منکر**. این را هم فکر کنم توضیح دادیم که کسی که خودش عمل نمی‌کند، نمی‌تواند بگوید که تو حق نداری امر کنی. این قاعده‌ی دین نیست، ولی تأثیرش کم می‌شود مثل یک بدحجاب که به دیگری بگوید: چادر سرت کن! البته گفته‌اند که اگر خودت عمل کنی، تأثیرش بیشتر می‌شود.

حفظ حدود الله وظیفه همه است

(۳۱: ۱۰: ۰۱) (۱۱۲) ... **الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**؛ این **حافظ حدود الله** که می‌آید، گاهی اصلاً لازم به امر به معروف یا نهی از منکر نباشد ولی باید حافظ احکام، سؤالات و شبهات دین بماند؛ لذا آدمی هست که آدم بدی نیست ولی دارد مبانی را اشتباه می‌گوید. این هم فقط کار آخوندها نیست! خیلی از این شبهات در حد متوسط است. این جا بحث نهی از منکر نیست؛ چون طرف منکری انجام نمی‌دهد که بخواهی نهی از منکرش کنی بلکه بحث **حفظ حدود الله** است. گاهی معلم‌های دینی چیزهای عجیب و غریبی می‌گویند که اصلاً دینی نیست! اگر حرف غلطی زد چرا چیزی نمی‌گویی؟ لزومی ندارد آبروی معلم را ببری! مگر تو حافظ حدود الله نیستی؟ حرف بزن! مگر قاووت در دهن است؟ **وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ**؛ کسانی که علاوه بر امر به معروف و توبه و حمد، حافظ احکام هستند. به اندازه متدین بودن خودشان تبیین می‌کنند. **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**؛ و بشارت بده به مؤمنین. (۵۲: ۱۲: ۰۱)

استغفار برای اهل کفر و شرک مؤمن را به لحاظ عاطفی به آنان نزدیک می‌کند

(۱۱۳): مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ؛ نَبِيٌّ وَ مُؤْمِنِينَ رَأَىٰ نَشَابِدًا مِنْهُمْ يُرِيدُونَ أَنْ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ؛ برای این که فهمیدی از اصحاب دوزخ است. ممکن است کسی بگوید که فقط نبی ممکن است بفهمد که طرف اهل دوزخ است، نه! مؤمن هم می‌تواند بفهمد. حالا یک سری گفتند که این آیه مربوط به حضرت ابوطالب است! الحمد لله الذي جعل اعدائنا حمقاء؛ خدا را شکر که دشمنان ما را از حمقاء قرار دادی! که وقتی می‌خواهد جعل کند هم درست جعل نمی‌کند! که می‌گوید در لحظات احتضار ابوطالب پیامبر به او گفت ایمان را قبول کن تا استغفار کنم برایت و او قبول نکرد و این آیه نازل شد! آخر نزول این آیات ۱۲ سال با آنچه تو می‌گویی فرق دارد! این شأن نزولش مال این است که این‌ها وقتی فهمیدند که آتش جهنمی هست شروع کردند به استغفار درباره‌ی ذوی القربی خودشان که در جنگ با سپاه اسلام کشته شده بودند، آیه نازل شد. ما در براءت ملاک داریم؛ شما نباید از لحاظ عاطفی به مشرکین نزدیک شوید. استغفارش که یک مقدارش لغو است چون در همین سوره داشتیم **اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً (۸۰)** که اگر ۷۰ بار هم برایشان استغفار کنی، نمی‌بخشیمشان چون استغفار لغو است. این جا هم لغو است، و دارد با خدا بازی می‌کند، چون خدا می‌گوید من نمی‌بخشم و این باز دارد استغفار می‌کند.

اعلام براءت انجام وظیفه است نه قضاوت

پس استغفارش برای دیگری سودی ندارد؛ چون خدا نمی‌بخشد ولی از لحاظ احساسی دارد تو را به مشرکین نزدیک می‌کند. پس ما هم در قنوت نماز شب بگوییم استغفر ابوجهل! نتانیا هو و ... مگر می‌شود بعد از این همه جنگ‌افروزی و عناد خدا این‌ها را ببخشد! لذا قرآن می‌گوید، بعد از این که مشخص شد برایتان که این‌ها مشرکانند، حق ندارید برای این‌ها استغفار کنید حتی اگر ذوی القربی شما باشد. **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ**

أَصْحَابُ الْجَحِيمِ این را نگویند که مگر ما می‌فهمیم؟ فقط پیغمبر می‌تواند بفهمد؛ اگر نمی‌شد نمی‌گفتند و الذین آمنوا.

گاهی استغفار در حیات مشرک برایش ضرر دارد؛ مثل کود انسانی است که دائم به آن آب بزنید! این کار برای او نتیجه بد می‌شود. گاهی پیراهن کسی قذارت دارد و آن را می‌شویند، اما گاهی طرف نجس نشده بلکه عین نجاست شده و این را نمی‌شویند. می‌شود یک آدمی تبدیل شود به عین نجاست مثل غذاهای طبیعی که ما می‌خوریم لذا می‌گویند در این جا استغفار نکنید. این پاک‌بشو نیست! لذا یک مؤمن در همین حیات خودش می‌تواند تشخیص بدهد.

(۱۷: ۱۹: ۰۱) بعضی‌ها در همین حالت لجوج بودن و عناد داشتن با دین و معارف دین از دنیا می‌روند، حالا این که خدا با او چه می‌کند به ما ربطی ندارد، ولی باید برای مؤمن تبیین کسب بشود و وقتی این تبیین برای ما حاصل شد دیگر حق استغفار نداریم. این جا جای اعلام برائت است.

حتی درباره‌ی استغفار حضرت ابراهیم هم توضیح می‌دهد زیرا خدا ابراهیم را به عنوان اسوه‌ی برائت که نقش کلیدی دارد معرفی کرده است. (۲۶: ۲۰: ۰۱) سوره ممتحنه آیه ۴: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءٌ وَآءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴)

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند، اسوه‌ی حسنه است در برائت. إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ؛ ما به شما و خدایانتان کافریم وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا؛ بین ما و شما عداوت و دشمنی همیشه هست حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ. این جا هم تصحیح می‌کند، إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ؛ مگر به آذر عموی خودش – تعبیر آب برای پدر، عمو و کفیل به کار می‌رود، چون پدر ایشان موحد بوده است و انبیاء از اصلاص شامخه و ارحام مطهره بوده‌اند. در آیات سوره‌ی ابراهیم نگاه کنید که مربوط به سال‌های پایانی عمر ایشان است، آن جا برای والد خودشان استغفار

می‌کند؛ یعنی پدرش **رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ**. والد؛ یعنی پدر و اب یعنی کفیل که عموی حضرت ابراهیم کفیل او هم بوده است که موحد هم نبوده است. در میان سالی حضرت آیه دارد که **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ** (۱۱۳) اگر عصمت نبی را ضمیمه این بکنید می‌فهمید که بین والد و اب فرق است. آیا شاهد داریم که اب به معنی عمو هم به کار می‌رود؟ بله! شاهد آن هم آیه ۱۳۳ بقره است که اب برای عمو هم به کار رفته است: **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ؛** وقتی حضرت یعقوب به بچه‌هایش گفت **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي؛** بعد از من که را می‌پرستید؟ **قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛** خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل را. شاهد ما اسماعیل است؛ چون یعقوب پسر اسحاق بوده و اسماعیل برادر یعقوب و عموی این‌ها می‌شده و با عنوان آباء از او یاد شده است.

این‌که این چرا بحث حساسی است به این دلیل که درباره‌ی والدین حضرت علی در روایات خیلی صحبت شده و حتی والدین حضرت پیامبر حضرت عبدالله و حضرت آمنه و در شأن نزول این آیه گفته شده که حضرت داشتند در منطقه ابواء می‌رفتند که رسیدند به قبر مادرشان و استغفار کردند که آیه نازل شد. (کلمه اب به مادر به عنوان کفیل اطلاق می‌شود) **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ.**

آیه **وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ** (شعراء: ۸۶) در مورد حضرت ابراهیم شاید این‌جا اهمیت وعده است، چون به عمویش وعده داده که برایت استغفار می‌کنم و این‌جا روی وعده‌اش ایستاده است و هنوز تبیین برایش حاصل نشده است، در حالی که ابراهیم اهل برائت بوده پس در این آیات حس برائت و مبارزه است که باید سر جای خودش کنترل بشود.

ضرورت توجه به فضای آیات

سؤال: این آیه مگر در باب این‌که کسی حرفی را بزند که عمل نمی‌کند، نیست؟

جواب: این‌که گفته شده شما چیزی می‌گویید و عمل نمی‌کنید و این **كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ** است، در ماه رمضان توضیح داده شد و به آن رجوع کنید. البته این کار بدی است. در سوره صف دارد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا**

لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) سوره صف، سوره جنگ است با محوریت پیامبر. ببینید اگر آیات را از فضای خودش جدا کنید، آیات از بین می‌رود! آیات باید با رعایت از فضای خودش خارج شود. این نیست که کسی وعده‌ای کند و انجام ندهد و بگوییم كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ؛ یعنی الان دچار خشم بزرگ خدا شده‌ای! این نیست! بلکه این است که پیغمبری را بگذارند سر کار: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوصٌ (۴) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵)؛** ای قوم چرا مرا اذیت می‌کنید، مگر نمی‌دانید که من رسول خدا هستم؟! این که یک رهبر را بگذارید سر کار، بگویند برو ما هم آمدیم! این است که می‌گوید چرا چیزهایی می‌گویید که عمل نمی‌کنید و این كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ است والا در نهج البلاغه (خطبه ۱۷۵) داریم، حضرت امیر المؤمنین می‌گویند: **أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا؛** والله من هیچ گاه چیزی را به شما نگفتم که قبلش آن را انجام نداده باشم. اگر سؤال این است که آیا این گفتن و انجام ندادن کار بدی هست یا نه؟ این از جانب نهی از منکر کننده ممکن است کار بدی باشد، تازه ممکن است و این در کتب فقهی بحث می‌شود که حتی کسی که خودش عمل نمی‌کند، کار بدی است و یکی از وظایفش دارد فوت می‌شود، ولی وظیفه نهی از منکر را دارد و طرف مقابل هم باید بپذیرد و نمی‌تواند بگوید: تو که خودت انجام نمی‌دهی حرف نزن! ولی این آیات که با این غلاظ و شداد دارد **كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ** مربوط به این فضای نزول است و شما را ارجاع می‌دهم به فایل‌های صوتی مربوط به سوره صف که در ماه رمضان بحث شده است.^۱

صلوات!

۱. (بحث پایانی به مناسبت ولادت امام رضا) در زیارت‌نامه امام رضا یک نکته خاصی وجود دارد: اللهم صل على بن موسى الرضا المرتضى الذى ارتضىته و رضيت به من شئت من خلقه؛ صلوات بر علی بن موسی الرضایی که تو از او راضی هستی و اگر بخواهی از کسی هم راضی بشوی با وجود موفور السرور آن حضرت است. او مظهر سریع الرضای الهی است و اگر خدا بخواهد از کسی راضی بشود، از کانال رضایت علی بن موسی الرضا می‌رود. او باید راضی بشود تا خدا راضی بشود. مظهر اسم رضای الهی علی بن موسی الرضاست. اگر کسی دنبال رضایت الهی است، اگر حضرت راضی بشوند، خدا راضی می‌شود.